

بچه‌ها بختتری



• سال دوازدهم • دی ۱۴۰۲ • شماره ۱۴۲
ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا



با تشکر از مادر بخوانید

- ۲ مادری که فرزند ندارد!
- ۶ دامنی پر از گل
- ۷ از مادرم یاد گرفتم!
- ۹ قاصد بهار
- ۱۰ شیر و خرگوش و گرگ
- ۱۴ قاتق نان!
- ۱۴ بچه چکه‌ها
- ۱۵ دستگاه هاضمه‌ی اسفنج‌ها
- ۱۷ شعر حیوانات
- ۱۸ میمون‌ها هم می‌افتند!
- ۲۰ کائوچو چیست؟
- ۲۰ کولاک و توفان
- ۲۲ پیشنهادهای دیدنی
- ۲۴ کلمه‌ی طلایی
- ۲۶ چیستان
- ۲۷ خنده‌های نقلی

مادری که فرزند ندارد!

آقا و خانم لطفی، همسایه‌ی طبقه‌ی دوم آپارتمان ما هستند. این زن و شوهر مهربان، بچه ندارند ولی بچه‌ها را خیلی دوست دارند. هر کدام از خانم‌های همسایه که بچه‌ی کوچک دارند، وقتی می‌خواهند برای کاری بیرون بروند، فرزند خود را پیش خانم لطفی می‌گذارند و با خیال راحت، به کارهایشان می‌رسند. خانم لطفی مثل مادری مهربان، از بچه‌ها مراقبت و با آنها بازی می‌کند. به آنان غذا می‌دهد و خلاصه نمی‌گذارد از نبودن مادرشان غمگین شوند. گاهی پیش می‌آید که کودکی پس از برگشتن مادرش، حاضر نیست از خانه‌ی خانم لطفی به خانه‌ی خودش برگردد و صدای گریه‌هایش راه پله‌های ساختمان را پر می‌کند. خانم لطفی هم برای آرام کردن این کودک، یک هدیه

به او می‌دهد تا با آن شاد شود و به خانه برود.

آقای لطفی هم دوست بچه‌های ساختمان است و ما وقتی او را می‌بینیم، از ته دل شاد می‌شویم زیرا همیشه می‌خندد، با بچه‌ها در پارکینگ فوتبال بازی می‌کند یا داور بازی آنان می‌شود. بزرگ‌ترها هم آقای لطفی را خیلی دوست دارند زیرا به قول مامان، «دست به خیر» است و هر کسی مشکلی داشته باشد، اولین نیروی کمکی، آقای لطفی است.

یک روز که مامان به خانه‌ی آقاچون و مادرچون رفته بود، یک جلسه‌ی اضطراری در خانه‌ی ما با حضور ما بچه‌ها و البته به ریاست بابا برگزار شد. موضوع جلسه، نزدیک شدن روز مادر و تعیین هدیه‌ای بود که باید برای مامان می‌خریدیم. هر کدام از ما می‌خواستیم هدیه‌ی مورد نظرمان را تصویب کنیم. بابا از همه

خواست ساکت شوند تا صحبت کند.

او گفت: «مادر، بهترین هدیهی خدا به ما انسان‌ها است و همه دوست داریم بهترین هدیهی دنیا را به مادرمان بدهیم. من پیشنهاد می‌کنم پیش از اینکه هدیهی روز مادر را تعیین کنیم، ابتدا فکر کنیم چه چیزی مامان را خوشحال می‌کند! آن وقت برای تهیهی آن اقدام کنیم!»

من گفتم: «مامان، گل را خیلی دوست دارد!» آجی کوچولو گفت: «مامان حتماً عروسک دوست دارد!» داداش کوچولو گفت: «چون خودت عروسک دوست داری، فکر می‌کنی مامان هم عروسک‌بازی می‌کند؟» داداش بزرگم گفت: «مامان به کتاب هم علاقه دارد!»

بابا از خواهر بزرگم خواست او هم نظرش را بگوید. آجی

گفت: «نظر من با شما فرق دارد! بگوییم؟» بابا گفت: «بگو باباجان، چه اشکالی دارد!» آجی گفت: «مامان خیلی دوست دارد یک هدیه‌ی خوب به خانم لطفی بدهیم زیرا او مامان دوم همه‌ی بچه‌های این ساختمان است! او که فرزندی ندارد، بهتر نیست ما از زحماتش تقدیر و تشکر کنیم؟» داداش بزرگم شروع کرد به دست زدن برای آجی. بابا هم گفت: «آفرین دختر عزیزم! شما برای خودت یک خانم بزرگ شده‌ای و مثل یک خانم فکر می‌کنی! از تو متشکرم! دلت شاد باشد که به فکر دیگران هستی!»

روز مادر، ما بچه‌های ساختمان همراه مادرهایمان به خانه‌ی خانم لطفی رفتیم و پس از تشکر از او، هدیه‌ای تقدیمش کردیم. اشک شادی خانم لطفی، همه‌ی ما را به گریه انداخت اما آقای

لطفی با یک جعبه‌ی شیرینی، گریه‌ها را به خنده تبدیل کرد.
یک اتفاق جالب دیگر این روز، آن بود که در خانه‌ی ما دو
هدیه داده شد: یکی به مامان و دیگری هدیه‌ی بابا برای آبجی
بزرگ بود که به قول بابا «جانشین مامان در خانه» شده است.
روز مادر مبارک!

[[قاصدک]]

دامنی پر از گل
زهرای کوثر آمد
خندان و شاد و خوشرو
با دامنی پر از گل
با غنچه‌های خوشبو
روی سرش ستاره

یک تاجِ آسمانی
بر صورتِ قشنگش
لبخندِ مهربانی
بابای خوب زهرا (س)
بوسید صورتش را
او با فرشته‌ها گفت:
شکر خدای دانا

از مادرم یاد گرفتیم!
امروز با یک کار قشنگ و زیبا
من از زمین، زدم به آسمون پُل
وقتی به مادر عزیز و خوبم
دادم با عشق و مهربونی، یک گُل

از مادرم من اینو یاد گرفتم
تو سختی‌ها داشته باشم تحمل
زندگی هر چه ساده‌تر، قشنگ‌تر
چه خوبه دور باشیم ما از تجمُل
مامان می‌گه تو سختی‌ها تو باید
هر لحظه بر خدا کنی توکل
قبل سخن گفتن و هر کار خوب
یه چند دقیقه رویش کنی تحمل
تو درس و روزه و نماز و خوبی
هیچ وقت نداشته باشی تو تعلل
خوشحال می‌شم عزیز قلب مادر
گوش کنی حرفم و بدی به من قول

که داشته باشی از الآن تا ابد
تو زندگی هر روز و شب تحوُّل

[[علیرضا قاسمی]]

قاصدِ بهار

برف اومده شبانه

رو پشتِ بامِ خانه

برف آمده رو گل‌ها

رو حوض و باغچه‌ی ما

زمین سفید، هوا سرد

بین که برف، چه‌ها کرد!

رو جاده‌ها نشسته

رو مسجد و گل‌دسته

برف، قاصدِ بهاره
زمستان‌ها می‌باره
سلام سلام، سپیدی
دیشب از راه رسیدی؟

«پروین دولت آبادی»

شیر و خرگوش و گرگ

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود! روزی، خرگوشی
از لانه‌اش بیرون رفت تا غذایی پیدا کند و برای بچه‌هایش ببرد.
غذای خرگوش چیست؟ هویج، کلم، کاهو و این جور چیزها.
خرگوش خوشحال و خندان داشت برای خودش می‌رفت که
یک دفعه پشت سرش صدای راه رفتن حیوانی را شنید. یواشکی
برگشت و نگاه کرد. فکر می‌کنید چه دید؟ یک گرگ دید!

گرگ‌ها حیواناتی گوشتخوار هستند که یکی از غذاهای‌شان خرگوش است. خرگوش تا فهمید که گرگ دارد به او نزدیک می‌شود، از جا پرید و مثل باد، شروع کرد به دویدن. حالا ندو و کی بدو! خرگوش می‌رفت و گرگ هم دنبالش می‌رفت تا اینکه خرگوش خسته شد.

چیزی نمانده بود گرگ خرگوش را بگیرد که خرگوش با خودش گفت: «باید کاری بکنم. با دویدن و فرار کردن، نمی‌توانم خودم را از دست گرگ نجات بدهم.» گرگ هم که فهمیده بود خرگوش خسته شده، با صدای بلند گفت: «آهای خرگوش، فرار کردن و دویدن، هیچ فایده‌ای برای تو ندارد. هر جا هستی، بمان که من آمدم!»

خرگوش همان‌طور که می‌دوید، یک‌دفعه شیر را دید که

گوشه‌ای نشسته بود و چرت می‌زد. با خودش گفت: «الآن پیش شیر می‌روم، شاید او به من کمک کند.» خرگوش چند قدم به طرف شیر رفت اما با خودش گفت: «شیر هم که خرگوش می‌خورد؛ ولی عیبی ندارد! غذای شیر شوم بهتر است تا گرگ مرا بخورد.»

خرگوش، یک‌دفعه از فرار کردن دست کشید و ایستاد. گرگ هم یواش یواش خودش را به خرگوش رساند ولی تا خواست روی او بیفتد، خرگوش جست و خیزکنان رفت و خودش را به شیر رساند و از روی او پرید. شیر که تا آن وقت در حال چرت بود، از جا پرید و اطرافش را نگاه کرد. او خرگوش را که خیلی کوچک‌تر از خودش بود ندید اما گرگی را دید که دارد به طرف او می‌دود.

گرگ که در حال دویدن بود، نتوانست بایستد. این بود که رو به روی شیر قرار گرفت. شیر از این کار گرگ ناراحت شد، از جایش برخاست و غُرش کنان به طرف گرگ پرید. گرگ که نمی‌دانست چه شده، از همان راهی که آمده بود برگشت. شیر که خیلی گرسنه نبود، یک کم گرگ را دنبال کرد و با بی‌حوصلگی برگشت و روی زمین نشست.

گرگ از اینکه از دست شیر فرار کرده، خوشحال بود. اطرافش را نگاه کرد ولی خرگوش را ندید. خرگوش که از دست گرگ نجات پیدا کرده بود، با خوشحالی رفت و غذای خوشمزه‌ای پیدا کرد و برای بچه‌هایش برد اما به خودش قول داد که از آن پس خیلی مواظب خودش باشد و همین‌طوری به هر جایی نرود تا حیوانات بزرگ، او را دنبال نکنند.

[[محمد میرکیانی]]

قاتق نان!

«تره خریدم، قاتقِ نانم شود، قاتلِ جانم شد!»

کاربرد کاری کردم که برایم فایده‌ای داشته باشد اما نه تنها فایده‌ای نداشت بلکه موجب ضرر و زیان هم شد. گاهی والدین، این ضرب‌المثل را برای گله از فرزند نااهل خود به کار می‌برند.

قاتق یک کلمه‌ی ترکی به معنی ماست است که همراه نان، یک غذای ساده برای مردم فقیر معرفی می‌شد ولی هر خوراک ساده‌ای که همراه نان برای رفع گرسنگی میل شود، قاتق نامیده می‌شود.

«فوت کوزه‌گری، مصطفی رحماندوست»

بچه چکّه‌ها

«مامان چکّه»، دلش گنده شده بود. توی دلش هزار تا چکّه بود. او منتظر بود تا بچه‌هایش زودتر به دنیا بیایند. بچه چکّه‌ها هم

دلشان می‌خواست از دل مامان‌شان بیایند بیرون اما نمی‌توانستند. باید باد می‌آمد و مامان چکه را از روی ابرها قل می‌داد پایین. باد هم نبود، رفته بود سفر!

بچه چکه‌ها حوصله‌شان سر رفت. آن قدر ورجه وورجه کردند تا دل مامان چکه درد گرفت. مامان چکه، دلش را گرفت و این طرف و آن طرف رفت که یک مرتبه پایش سر خورد و از گوشه‌ی ابر افتاد پایین. آن وقت، بچه چکه‌ها یکی یکی از دل مامان‌شان آمدند بیرون و باران، چک چک بارید.

«علیرضا متولی»

دستگاه هاضمه‌ی اسفنج‌ها

اسفنج‌ها، ساده‌ترین موجودات سلولی هستند. بیشتر آن‌ها در دریا زندگی می‌کنند؛ جایی که بتوانند خودشان را به صخره‌ها یا

مرجان‌ها وصل کنند. اسفنج‌ها نیازی به تهیهی غذا ندارند. آن‌ها در یک نقطه می‌مانند و هرچه را نیاز دارند، باد مثل یک توده برای‌شان می‌آورد و در اطراف‌شان قرار می‌دهد.

اسفنج‌ها از طریق سوراخ‌های ریزی که در بدن‌شان است، غذاها را از آب دریا می‌گیرند و آن‌ها را صاف و جذب حفره‌ی بدن خود می‌کنند. حفره‌ی بدن اسفنج‌ها مثل یک معده‌ی ساده عمل می‌کند و تکه‌های غذا در آن هضم می‌شوند. سپس همه‌ی مواد زاید و به درد نخور، از طریق یک روزنه‌ی خروجی بیرون انداخته می‌شوند.

موجودات پیشرفته و پیچیده مانند پستانداران و انسان‌ها، دستگاه هضم غذای پیچیده‌تری دارند.

«طیبه‌سادات و مرضیه‌سادات صالحی»

شعر حیوانات

سگ که می‌گن من هستم

در وفاداری تک هستم

دزد بینم پارس می‌کنم

همه رو خبردار می‌کنم

گربه‌ی ناز نازی منم

برا جوجه هم بازی منم

زبر و زرنگ و باهوشم

چشم نخوره یه وقت هوشم

خرگوش گوش‌دراز منم

زبر و زرنگ و ناز منم
هو یج‌ها رو خوب می‌خورم
تو بیشه‌ها و ول می‌خورم

دوست گلای صحرا
یه شاپرک زیبا
بال‌های او قشنگه
توشون یه دنیا رنگه

[[معصومه پروری]]

میمون‌ها هم می‌افتند!

«میمون‌ها نیز گاهی از درختان می‌افتند!» این یک ضرب‌المثل معروف ژاپنی است. بسیاری از شما دوستان خوب من شاید با

خواندن این عبارت، خنده‌تان بگیرد ولی کمی دقیق‌تر به آن فکر کنید. می‌دانیم که میمون‌ها در بالا رفتن از درخت، مهارت خاصی دارند و در یک چشم بر هم زدن، به بالاترین نقطه‌ی درخت می‌روند ولی گاهی آن‌ها نیز ممکن است در بالا رفتن از درخت دچار اشتباه شوند. مثلاً پای خود را در جای مناسبی قرار ندهند و سرنگون شوند. آیا آنان پس از زمین خوردن، دیگر از درخت بالا نمی‌روند؟ یا اینکه سر خود را بالا می‌گیرند و اشتباه‌شان را بررسی می‌کنند و دوباره مسیر را در پیش می‌گیرند؟

شما دوستان عزیز هم باید پس از هر شکست یا زمین خوردن، از میدان بیرون نروید؛ بلند شوید، اشتباهات خود را بررسی کنید و دوباره با قدرت، هوشیاری، اراده و استقامت بیشتر راه بیفتید.

«لادن و ندا نصیری»

کائوچو چیست؟

سرخیوستان آمریکای جنوبی، حدود یک‌هزار سال پیش از کشف قاره‌ی آمریکا، با کائوچو و خواص آن آشنا بودند؛ در حالی که این ماده تا آن زمان، برای اروپایی‌ها کاملاً ناشناخته بود.

کائوچو، ماده‌ای است که از تنه‌ی درخت کائوچو گرفته می‌شود. برای این کار، ابتدا شکافی در تنه‌ی درخت به‌وجود می‌آورند. سپس شیره‌ی درخت را که از شکاف خارج می‌شود، جمع‌آوری می‌کنند. کائوچوی خام، از گرم کردن همین شیره به‌دست می‌آید. در صنعت، از این ماده برای ساختن اشیای مختلف استفاده می‌شود.

«پریسا همایون‌روز»

کولاک و توفان

چرا کولاک، خطرناک است؟ وزش بادهای بسیار سرد می‌تواند

ناگهان توفان برفی ایجاد کند که به آن «کولاک» گفته می‌شود. کولاک می‌تواند مقدار زیادی برف را در جایی انباشته کند و راه‌ها را بند بیاورد؛ در آن صورت، رفتن به سر کار و مدرسه برای مردم دشوار یا غیر ممکن می‌شود.

چرا به‌سوی ابرها شلیک می‌شود؟ گاهی پیش می‌آید که دانه‌های تگرگ به اندازه‌ی یک توپ تنیس بزرگ شوند. در این صورت، آسیب زیادی به زمین‌های کشاورزی وارد می‌کنند. در برخی کشورها کشاورزان برای حفاظت از محصول خود، با توپ‌های بزرگ به‌سوی ابرها شلیک می‌کنند تا تگرگ نبارد. البته دانشمندان هنوز مطمئن نیستند این کار، نتیجه‌ی مناسبی داشته باشد.

توفان‌های شدید و مدهای بزرگ می‌تواند باعث طغیان‌های

ویرانگر دریاها در اطراف سواحل کم ارتفاع شود و زندگی مردم را به خطر بیندازد و خانه‌هایشان را ویران کند.

کدام بادهای می‌توانند کشتی را غرق کنند؟ توفان‌های

چرخان به همان اندازه که در خشکی خطرناک هستند، در دریا نیز خطر آفرین می‌شوند. بسیاری از موج‌ها، با وزش باد بر سطح دریا شکل می‌گیرند. یک توفان چرخان می‌تواند موجی به بلندی ۳۰ متر ایجاد کند. هنگامی که چنین موج غیر عادی سرازیر شود، می‌تواند حتی بزرگ‌ترین کشتی‌ها را در چند دقیقه غرق کند.

[[مهرداد تهرانیان‌راد]]

پیشنهاد‌های دیدنی

اگر به استان چهارمحال و بختیاری سفر کردید، برای برگشتن عجله نکنید و حتماً بازدید از این مناطق دیدنی را در برنامه‌ی

سفر خود قرار دهید.

دیدن روستای «پاسه چاه» در کنار زاینده‌رود که در میان باغ‌های گردو و بادام قرار گرفته و خانه‌هایی از خشت دارد، بسیار لذتبخش است.

شهرستان فارسان بهترین مرکز داد و ستد ایل‌های بختیاری است. در این شهرستان، از بنای تاریخی حمام خزینه‌ای دیدن کنید که قدمتی دوهزار ساله دارد. فارسان، زادگاه بزرگانی مانند علی مردان‌خان و علی دادخان است.

بازدید از روستای تاریخی «سوادجان» در ۴۵ کیلومتری شهر کرد را فراموش نکنید. خانه‌های این روستا از خشت ساخته شده و مربوط به دوران صفوی است.

چالشر در قلعه‌ی چالشر، چند موزه‌ی دیدنی وجود دارد:

موزه‌ی مردم‌شناسی در سال ۱۳۸۲ در حمام اختصاصی قلعه‌ی چالشر افتتاح شد. در این موزه، بخشی از لوازم زندگی صدسال اخیر ساکنان چهارمحال و بختیاری شامل پوشاک، زیورآلات و ابزارهای کشاورزی به نمایش درآمده است.

موزه‌ی سنگ‌چالشر شامل انواع اشیای سنگی مانند سنگ‌قبر، شیر و قوچ سنگی، سنگ‌های حصاری، آسیاب، ستون‌ها و ابزارهای سنگی سراسر استان است.

موزه‌ی کار و زندگی شامل انواع وسایل زندگی دوران معاصر در استان است. «دکتر مهدی چوبینه و کورش امیری‌نیا»

کلمه‌ی طلایی

پاسخ کلمه‌ی طلایی آذرماه، «انسیه» بود که از کنار هم گذاشتن حروف اول این کلمات، آن را پیدا کردید: الفبا، نجف، سرما، یخ،

هود.

کلمه‌ی طلایی دی‌ماه، از پنج حرف تشکیل شده است. برای رسیدن به این کلمه، پاسخ این پرسش‌ها را پیدا کنید:

۱. نام مجموع سه ماه پشت سر هم.

۲. یکی از غذاهای پلویی که بسیاری از مردم در نوروز میل می‌کنند و کشمش در آن جای خاصی دارد.

۳. مرکز استان فارس.

۴. هم روی لباس عروس است و هم در زمین والیبال پیدا می‌شود.

۵. داخل برخی میوه‌ها وجود دارد مثل هلو، شلیل، گیلاس و آلبالو.

چیستان

✍ نام چهار حرفی دختران که اگر حرف اولش را برداریم، نام پسر می‌شود.

✍ آن چیست که روز با آن شروع و کار با آن تمام می‌شود؟
✍ آن چیست که در آخر تابستان و زمستان هست ولی در آخر بهار و پاییز نیست؟

✍ آن کدام کلمه‌ی پنج حرفی است که اگر دو حرف به آخرش اضافه کنیم، کوتاه‌تر می‌شود؟

✍ کدام حیوان است که سه حرف اولش، یک وسیله نواختن موسیقی است و دو حرف بعدی آن، مایع حیات است؟

✍ ممکن است هر کدام از ما روزی آن را بگیریم، به دیگران هم بدهیم ولی نمی‌توانیم آن را پرتاب کنیم!

✍ روی سر است ولی اگر وارونه‌اش کنیم، فلز می‌شود!

پاسخ چیستان‌های آذر

سکوت، خرس، مارچوبه، جوجه تیغی، چین، جهرم و هرم، شپش.

خنده‌های نقلی

✚ معلم: «می‌توانی بگویی در ایران چه بزرگانی به دنیا

آمده‌اند؟» دانش‌آموز: «تا جایی که ما می‌دانیم، در این کشور

همه، بچه به دنیا می‌آیند!»

✚ معلم خطاب به دانش‌آموزان گفت: «امروز می‌خواهم به قلّه‌ی

اورست برویم و با آن آشنا شویم.» دانش‌آموز شکمو: «ظهر برای

ناهار برمی‌گردیم؟»

✚ معلم: «یک جمله بساز که کلمه‌ی زنبور در آن باشد.»

دانش‌آموز: «خرس، کندو را برداشت.» معلم: «پس زنبورش

کو؟» دانش آموز: «اجازه، توی کندو است!»

† پدر: «پسرم، این گل‌ها را از کجا آوردی؟» پسر: «از خانه‌ی همسایه.» پدر: «او می‌داند که تو گل‌هایش را چیدی؟» پسر: «بله که می‌داند! تا همین دم در، داشت دنبالم می‌دوید!»

† معلم: «با علی، یک جمله بساز.» دانش آموز: «من و حسن و عباس به پارک رفتیم.» معلم: «پس علی کو؟» دانش آموز: «هرچه خواهش کردیم، او نیامد!»



Bacheh-ha Boshra

Managing Director: Nourin Ahyabi
Address: P.O.BOX 17775/338 Teh.Iran
Fax: +9821 33102466
Cell Phone: +98 912 307 0328
Website: www.karssa.ir

پست بزرگ، تهران، خیابان ایران، خیابان مهدوی پور، پلاک ۳۸
تلفن: ۳۳۱۰۳۳۸ / ۳۳۵۱۱۸۸۲-۳
تلفکس: ۳۳۱۰۳۳۳۳ همراه، ۳۳۱۰۳۳۳۳+۹۱۲

انرژی جلد، امید تابش

ماضی‌نامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا

صاحب انتشار و مدیر مسئول: نسرین اخیابی
آموزش: حسین یوسفی فرزندادی
ویراستار: سعید محمد حسینی

تکثیر: ایران - تهران صندوق پستی ۱۷۷۷۵/۳۳۸